

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر مکروه اکراه کرد مکروه را بر بیع و یا عمل آخری که آن عمل آخر واجب است یا ترک حرام است یا فعل واجب است. آیا در این جا اگر بیع را اختیار کرد برای دفع ضرر مکروه، این بیع صحیح است یا صحیح نیست؟ گفتیم این معرکه الآراء است و دو نظر در مقام وجود دارد. یک نظر مثل نظر شیخ اعظم و محقق خوئی که این‌ها می‌فرمایند که این جا بیع درست است. محقق اصفهانی می‌فرمایند نه این بیع باطل است. امام تفصیل می‌دهند که اگر غرض عقلائی دارد در ترک آن واجب یا فعل آن حرام، خب در این جا اکراه صادق است و بیع باطل است. و مشمول آن عبارت تحریرالوسیله هم مثلاً می‌شود. اگر غرض عقلائیه دارد. اما اگر غرض عقلائی نیست، در این جا آن بیع صحیح است. خب وجوه کلمات بزرگان بیان شد.

وجه فرمایش شیخ رضوان‌الله علیه و محقق خوئی، این بود که جامع که اثر ندارد آن که مکروه علیه هست اثر ندارد. آن که اثر دارد که این بیع باشد اکراهی بر آن نشده، بر خصوصیت اکراه نشده. این فرمایش شیخ است. محقق خوئی هم علاوه بر این می‌فرمایند خب بله، آن که اثر ندارد این هم که اکراه بر آن نشده، اضطرار هم این جا نیست که ما مواردی را با اضطرار درست می‌کردیم اضطرار هم ندارد. چون می‌تواند ترک بکند. این بیع را انجام ندهد برود آن کار واجبش را انجام بده، کار محرمش را ترک بکند، اضطرار ندارد. این استدلال آن بزرگان بود که خب ...

فرمایش محقق اصفهانی اگر تمام باشد جواب این فرمایش می‌شود. جواب این دو فرمایش، هم فرمایش شیخ و هم فرمایش محقق خوئی. و آن این است که ایشان فرمود که در این موارد اکراه وجود دارد در همه‌ی اطراف، منتها مثل وجوب تخییری می‌ماند که هر کدام از عدل‌ها وجوب دارند ولی وجوباً مشوباً بجواز الترتک الی البدل، نه جواز ترک مطلقاً. همان جور که وجوب این چنینی قابل تصویر است، کراهت این چنینی هم قابل تصویر است. که هر کدام مکروه علیه است و مکروه می‌گوید حق عدم انجام آن را نداری، الا الی این بدل. و آن هم همین‌طور. پس کراهت این چنینی، اکراه این چنینی هم قابل تصویر است. و این جا این چنین است. هم این مکروه علیه است هم آن مکروه علیه است. و هر کدام را این شخص مکروه بیاید انتخاب بکند، عدل اکراهی را انتخاب کرده.؟؟؟

آن وقت حالا اگر هر دو اثر دارند، اثرهای آن برداشته می‌شود، هر کدام را انجام بده اثرش برداشته می‌شود. اگر یکی اثر دارد دیگری اثر ندارد، همان که اثر دارد اگر انتخاب کرد اثرش برداشته می‌شود. توی اکراه هست. فلذاست در ما نحن فیه در مثال ما، اگر آمد بیع را انتخاب کرد، آن بیع باطل است چون اکراه است. و در آن جایی هم که بین بیع صحیح یا بیع باطل هم مخیرش کرده، آن جا هم همین جور، بیع صحیح را انجام بدهد باز هم باطل است. خلافاً لَ آن بزرگواران که می‌فرمایند بیع صحیح است. و این نقض را که شما نقض بکنید بگویید آقا اگر این جوری که شما می‌گویید اگر که مکره گفت یا خمر بنوش، یا آن آب پاکِ حلال بی‌اشکال را. به قول شما اشکال ندارد بیاید خمر بخورد چون مکره علیه است دیگر. از این جواب دادند، گفتند که اکراه صادق است. ولی ادله‌ی اکراه مال تکلیفیات نیست و الا اکراه درست است. تکلیفیات ما با اضطرار همراه است باید اضطرار باشد و این جا اضطرار ندارد. می‌تواند آن کار را انجام بدهد.

چرا این مطلب را می‌گویید؟ به تناسب حکم و موضوع. اکراه نقطه‌ی مقابل آن طیب است. هر جا بحسب حکم شرعی و عقلانی طیب لازم است برای ترتب اثر، شارع می‌گوید اگر این طیب نبود من برداشتم. و این در باب معاملات است، در باب ایقاعات است. اما در باب واجبات و محرمات به طیب نفس ربطی ندارد. می‌خواهی، نمی‌خواهی، آن‌ها را باید انجام بدهی، آن را هم باید ترک بکنی. فلذا ادله‌ی اکراه تناسب ندارد که آن جا را شامل بشود. تناسب با ادله‌ی اضطرار دارد. اضطرار می‌گوید هرچه را مضطر هستی آن را برداشتم. این فرمایش محقق اصفهانی.

س: یعنی انصراف دارد دیگر؟

ج: بله به تناسب حکم و موضوع.

س: در واقع این بیان؟؟؟ بیان منسجمی است؟؟

ج: خب چرا، وجه می‌خواهد دیگر، چرا اطلاقات نمی‌گیرد؟ خب می‌گوید لفظ لغت که صادق است.

س: عقلاء آن محرمات را مهم‌تر می‌دانند توی جایی که مخلص داشته باشد نمی‌آیند بگویند که، آن را به بیان ساده‌تر می‌توانستند بگویند ولی خب؟؟؟

ج: حالا مرحباً بنا برنا، یک وجه از قول آقای اصفهانی عرض می‌کنیم که حالا اگر باشد.

خب ظاهر امر این است که این فرمایش محقق اصفهانی همان طور که قبلاً هم در ذیل فرمایش محقق حکیم قدس سره عرض کردیم، این فرمایش به نظر می‌آید فرمایش تمامی است که ما اکراه این‌چنینی هم تصویر می‌کنیم و این تنافی با آن حرف هم ندارد که بگوییم در صدق اکراه عدم تفصی لازم است، عجز از تفصی لازم است. چون همان‌طور که دیروز می‌گفتیم آن تفصی بالمره است که می‌گوییم عجز از آن لازم است. و این تفصی

بالمرة هم این‌جا نسبت به اطاری که او دارد جلوی مکره قرار می‌دهد وجود دارد باز. اگر از آن هم می‌تواند ولی هیچ‌کدام را انجام ندهد، به این که بلند شود از آن‌جا برود، یا این‌که اعوانش را بگوید. اما اگر نه چنین چیزی ندارد، پس توی این‌طوار باید باشد. این‌جا بله هر کدام از این‌ها مکره علیه هستند.

س: مناط این که تفصی را شرط می‌دانستید بالمرة چیست؟

ج: مناط آن صدق عرفی است.

س: صدق عرفی؟

ج: بله صدق عرفی، چون ... یا این است یا آن روایات و این‌ها بود که آن‌ها جواب دارد. مهم آن همین صدق عرفی بود.

س: عیب ندارد صدق عرفی هست دیگر، عرف اگر به او بگوید که من تفصی به اکثر مؤونه را، عدم امکان آن را شرط می‌دانم، چون اکثر مؤونه هست دیگر. یک وقت هست خود مکره به من راهی نداشته، که با یک راه بتوانم نه مؤونه‌ای بر من بار بشود. من بیع فاسد را که انجام بدهم، از بیع صحیح تفصی بکنم هیچ مؤونه‌ای برای من ندارد، این‌جا اقل مؤونه هست وقتی خود احد اطراف اکراه، خودش وقتی اکراه تفصی است برای این‌که نه تحمّل ضرر بکنم، نه کتک را بخورم، نه بیع صحیح را بروم زیر بار آن. این اقل مؤونه است. عرف بیايد بگوید این‌جا که اقل مؤونه هست تو تحمّل ضرر را می‌توانی از آن تفصی بکنی که متحمّل ضرر نشوی، زیر بیع صحیح هم نروی، اما آن‌جا که بالمرة است. بالمرة توی کجاست؟ دو طرف اثر دارد من باید بروم از یکی التماس بکنم یا یک کار دیگری انجام بدهم که مثلاً اعوان و انصارم باشند یک خرجی بکنم، آن‌جا اکثر مؤونه هست دیگر، آن‌جا که اکثر مؤونه هست تفصی آن، عدم امکان آن شرط است. این‌جا که اقل مؤونه است که خود مکره گفته بیع فاسد را انجام بده، و می‌دانم هیچ اثری ندارم شرط می‌گذارد. انصافاً این حکم؟؟؟ که بگوئید در اکثر مؤونه عدم امکانش توی عرف شرط بگویی شرط است، این‌جا که خودش گفته توهم زده، آقا بیع فاسد فکر کرده فاسد نیست، من که می‌دانم فاسد است که بیع فاسد را انجام می‌دهم. این‌جا تفصی به اقل مؤونه را عدم امکانش را شرط نمی‌دانم همین که بر اطوار اکراه است اتفاقاً عرف این حرف را نمی‌زند، عرف می‌گوید آقا تو که می‌فهمی این اثر ندارد.

ج: ببینید حالا تنمهی کلام را عرض بکنیم بعد ...

خب همان‌جور که اگر هر دو طرف آن محذور داشته باشد، حالا شما در این‌جایی که ... هر دو طرف محذور دارد، آیا این‌جا می‌گوید این را انجام بده یا این را انجام بده، خب هر کدام که تنها نگاه می‌کنیم تفصی می‌تواند

بکند به آن. آن هم می‌تواند تفصی بکند به این. این باعث می‌شود که این‌جا بگوییم اکراه نیست؟ اصلاً اکراه به جامع هم نکرده، جامع را در نظر نگرفته.

س: اشکال به چیست؟ اشکال به حرف ما هست؟

ج: به این‌که پس اکراه این‌چنینی قابل تصویر است. اکراه

س: آقا نفرمایید این حرف را، این کجا حرف ما هست؟ این تفصی کل ???

ج: نه من می‌گویم.

س: تفصی از تحمل ضرر می‌کنید.

ج: نه

س: ???

س: این اماره بر این است که...

س: اماره بر چیزی نمی‌شود.

ج: نه می‌گوییم منافات ندارد صدق اکراه با جواز...

س: تفصی بر عدم...

ج: با امکان تفصی از آن عقاب بر شخص او به این عدل.

س: چرا؟ با این نقض نمی‌شود این حرف اصلاً. اصلاً ربطی ندارد به آن. این‌جا دو تایی آن محذور دارد. این‌جا

یک طرف محذور ندارد. من آقا عرض کردم ...

ج: آن محذور عبارت است از آن عقابی که آن برای مجموع این چیز قرار داده. آن محذور آن است. آن وجود دارد.

س: آقا تفصی بحثش شد، تفصی به چیزی می‌گویند، بحث امکان و عدم امکان، که به واسطه‌ی آن نه تحمل

ضرر کنی و نه مؤونه‌ای داشته باشد برای تو، در این‌جا که الی بدل هست چون محذور دارد مؤونه دارد اصلاً

بحث امکان تفصی را فرمودید، امکان التفصی بما لا مؤونه فیه، در این‌جا که هر دو محذور دارد و هر دو اثر

دارد، تفصی بما فی المؤونه است اصلاً از بحث امکان تفصی خارج است.

خب حالا این فرمایش محقق اصفهانی از نظر موضوعی که بگوییم صدق اکراه ممکن است بر هر دو بکند، بعید

نیست که حالا ... و الا هر مسئله‌ای مخالف هم داشته باشد. بعید نیست که فرمایش ایشان را قبول کنیم بگوییم

بله همین‌جور است. ایشان می‌فرمایند.

اما إِنَّمَا الْكَلَامُ كَمَا آتَىٰ فِي هَذِهِ الْإِلَىٰ فِي هَذِهِ الْفَتْوَا أَمْ لَا؟ نفس این جهت که صدق می‌کند عنوان اکراه هم بر این و هم بر آن کفایت نمی‌کند برای این که ما این نتیجه را بگیریم. برای این که ممکن است کسی بگوید که انصراف دارد. به همان بیانی که مرحوم امام می‌فرمایند یا مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود. که مستفاد از ادله‌ی اکراه این است که شارع می‌خواهد از محاذیر در مقام او را برهاند، مخلص برای او درست بکند. و این مخلص درست کردن به این نیست که مفسد و محذوراتی که هست چشم از آن‌ها ببوشد، مهما ممکن روش عقلانی این است که در چنین جایی به اقل چیز اکتفا بشود. فلذاست که آن در مورد شرب خمر یا آب... نه، می‌گوییم آن جا هم اکراه بر هر دو صادق است. و ادله‌ی اکراه می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ حالا من می‌گویم ادله‌ی اکراه هم می‌گیرد، ولی همان جا، ادله‌ی اکراه هم اکراه می‌گیرد، چون ببینید بخاطر این که تناسب حکم و موضوع در جایی که طیب در ترتب اثر لازم هست آن جا انطباق است نه این که آن جایی که نیست آن غیر مناسب است. این جایی که طیب لازم است، این جا تراکم و حکم و علل هست برای رفع. اما آن جایی که خارج از این است، آن جا هم برای این هست که شارع می‌خواهد بگوید آدم فاعل مختار باید به اختیار خودش کار انجام بده. این که یک کسی زور بالای سرش بگیرد شارع با این مخالف است. ولو طیب هم نمی‌خواهد.

پس برداشتن اکراه، فقط فلسفه‌اش این نیست. بلکه آن جایی که ... هم به جهت این که زور بالای سرش هست و هم این که طیب لازم است. حالا اگر بگوییم ... تازه ما طیب دیگری نداریم. آن طیبی که، یعنی یک امر آخری نیست، به قول مرحوم امام آن طیبی که ما این جا می‌گوییم یعنی همان عدم اکراه، ما امر آخری احتیاج نداریم. که شما بگویید در معاملات یک طیب، یک چیز دیگری غیر از عدم اکراه می‌خواهیم. این عدم اکراه و طیب، عبارةً آخرای هم دیگر هستند. مثل اعمی و عدم البصر می‌ماند، آن اسم بحسب ظاهر اثباتی هست اعمی، ولی خب لبّ آن یعنی همان عدم البصر. این هم طیب یعنی همان عدم اکراه. که در تعبیرات هست به آن گفته می‌شود. بنابراین این وجهی هم که ایشان می‌فرمایند که بخاطر این تناسب حکم و موضوع، آن جا این است این جا نه، این تناسب حکم و موضوع این جور نیست که از اطلاقش رفع ید بتوانیم بکنیم، در این مثابه نیست. اکراه است دیگر. س:

ج: اما آن جا چرا حالا؟ در آب و خمر برای این است که خمر که مفسده‌ی آن از بین نمی‌رود به واسطه‌ی اکراه، شارع هم که دارد می‌گوید من برداشتم برای این است که برای تو مخلص درست بکند، این جا انصراف دارد، رفع اکراه. اکراه صادق است بر هر دو، اما این رفع مال جایی است که ناچاریم این مفسده‌ی عظیمه را مرتکب بشویم. اما جایی که شما برای این مفسده‌ی عظیمه مخلص داری به چیزی که مفسده در آن نیست، انصراف دارد دلیل رفع اکراهی که مولا دارد بر اساس این فلسفه می‌گوید یا حداقل اگر جزم به انصراف نداشته باشیم احراز اطلاق

نمی‌کنیم که این‌جا را هم بخواهد بردارد. چرا؟ بخاطر این که در این جور موارد یک محاسبه‌ی عقلانی بین عقلاء وجود دارد. که خودشان چه‌جوری، اگر خودشان... حالا امر آمری هم ... خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند، بگویند دیگر خب شرب خمر، جایی که مفسده دارد، می‌گوید آب بخور، درست است برای من اکراه دارد می‌کند، خب کدام عاقلی می‌آید در این‌جا می‌گوید من شرب خمر را انتخاب می‌کنم؟ عاقلی که شرب خمر را برای آن مفسده قائل است. و فرض این است که شارع مقدس آن حرام را آن‌جوری فرموده یا حتی ادنی الحرام هم همین جور است. آن اصلاً کراهتی در آن نیست.

فلذاست که این نکته که هم توی کلام مرحوم امام بود که مرحوم امام گفتند که لا محاله عقل این‌جا یحکم، چون اساس حدیث رفع بر چیست؟ بر این است که می‌خواهد این مخصصه را، این مشکله را، این تنگنا را حل بکند. س: ولی اشکال سابق شما باز دوباره به این بیان وارد می‌شود. سابقاً اشکال می‌فرمودید که ما اگر توی این موارد بخواهیم این جور محاسبه بکنیم این ایراد وارد می‌شود که لعلّ این تمام مقصد شارع نیست، این محاسباتی که ما داریم انجام می‌دهیم ممکن است شارع به اطلاق این فرد را هم دارد داخل می‌کند. لذا ما می‌گوییم بین آب و خمر، با محل کلام را باید تفرقه بیاندازیم، چرا؟ چون توی آب و خمر آن قدر واضح است، بین متشرعه یا بین عقلاء، که دیگر ما نمی‌توانیم در واقع بیاوریم بگوییم که نه شارع مثلاً توی چنین مواردی هم کلامش اطلاق دارد، خب. ولی توی چنین مواردی که محل کلام ما هست آن اشکال سابق خودتان که می‌فرمودید که ما آن محاسبه‌ها را؟؟؟

ج: محل کلام ما چی هست مگر؟ یک طرف بیع است.

س: نه آب و خمر که محل کلام ما فعلاً نیست.

ج: نه نیست. آن نقض را می‌خواهیم جواب بدهیم.

س: می‌دانم می‌گوییم آن آب و خمر را با این‌جا مقایسه نکنیم.

ج: نه الان بحث ما این است دیگر. الان بحث ما این است که لو اکرهه بیع و عمل آخر، آن عمل آخر یکی از مصادیق آن چیست؟ که آن عمل آخر ترک واجب باشد یا فعل حرام باشد. حالا این آقا آمد بیع را انجام داد، حالا این بیع درست است یا باطل است؟

س: درست است بله.

ج: همین‌جا را می‌خواهیم بحث بکنیم.

خب حالا این‌جا، این‌جا هم محقق اصفهانی فرمود که این بیع اگر آن را ترک کرد، این بیع باطل است. و آن بزرگان؛ شیخ و مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند بیع درست است. چرا؟ برای خاطر این‌که در این‌جا انصراف دارد

باز، چون شارع می‌خواهد چکار کند؟ اگر می‌گوید باطل است ترتیب اثر بر آن نده، این بخاطر این است که این را نجات بدهد از این مخصصه‌ای که در آن هست. خب این‌جا که توی مخصصه نیستی، کاری که من برای تو واجب کردم، باید انجام بدهی، چه چنین اکراهی بود و چه چنین اکراهی نبود. یا باید ترک می‌کردی، چون حرام کردم بر تو، چه چنین اکراهی بود چه چنین اکراهی نبود. حالا تو در چه مخصصه‌ای گرفتار شدی که من بیایم اثر آن بیع را بردارم؟ این‌جا جای ترخمی نیست. فلذاست که انصراف دارد، پس بنابراین مجرد این‌که ما می‌گوییم که شما می‌فرمایید در همه‌ی این عدل‌های صدق اکراه می‌کند این را می‌پذیریم. درست است.

س: اما با مناط آن این را نمی‌توانیم؟؟؟

ج: اما نمی‌توانیم بگوییم که مشمول حدیث می‌شود از نظر حکم، چون موضوع ممکن است که بنفسه شامل بشود ولی به لحاظ فلسفه و حکمتش، آن حکمی که روی آن موضوع رفته شامل نشود.

س: ما هم حرف‌مان همین‌جاست دیگر. ما می‌گوییم آقا این فرمایش شما در آب و خمر درست است؟
ج: در این‌ها هم درست است.

س: نه این درست نیست، چرا؟ با همان اشکال سابق خودتان. چرا که ما فلسفه‌ی حکم را همه‌جا نمی‌توانیم داخل بکنیم. اگر که ما بیاییم بگوییم آقا شارع لعل؟؟؟ آخر توی آب و خمر خیلی واضح است نمی‌توانیم آن حرف سابق شما را بزنیم. ولی توی آن‌جا می‌توانیم بگوییم آقا شارع مطلق گفته، این‌هایی هم که ما به عنوان فلسفه‌ی حکم در نظر می‌گیریم ما هم اگر بخواهیم چنین حکمی بکنیم چنین فلسفه‌هایی در نظر می‌گیریم. این شارع که حکم کرده این هم در نظرش بوده، در غیر از این هم ممکن است در نظرش بوده باشد. چنین امر واضح البطلانی نیست که این بیع صحیح باشد یا باطل باشد، هیچ‌کدام واضح نیست. یعنی توی آب و خمر که آقا گفتی یا آب بخور یا خمر بخور، این هم خمر، این از نظر متشرعه واضح است عرض من این است.

ج: نه ببینید این‌ها در وضوح تشکیک هستند درست است. آن‌جایی که مثل خمر است خیلی واضح است. که یک مفسده‌ای است شارع برای چه بیاید بگوید؟ آن‌الضرورات تنقذر بقدرها، این‌جا هم که یک طرف آن واجب است و یا حرام است و این می‌تواند با انجام تکلیف خودش از آن مخصصه هم فرار بکند. حالا این‌جا این شخص باید مورد ترخم واقع بشود و منت بر او بگذارند بگویند این بیع باطل است؟

س: با این کارها دیگه کار نداریم.

ج: نه چرا کار داریم. چون حدیث

س:؟؟؟

ج: نه

س: ???

ج: نه، داریم همین را می‌گوییم، می‌گوییم یا می‌دانیم شامل نمی‌شود یا لااقل شک در این داریم که ادله‌ی اکراه این‌جا را شامل می‌شود یا نه؟ از آن طرف، «احل الله البيع» این را می‌گیرد. مخصصی ندارد. مقیدی ندارد.
س: ما وقتی احتمال می‌دهیم شارع مصالح دیگری هم توی ذهنش نباشد آن‌موقع دیگر این احتمال هم می‌رود کنار. ??? ظاهرش که صادق است.

ج: نه،

س: ظهور بدوی آن که صادق است شما می‌گویید ظهور ??? ندارد.

ج: مثل محفوف بما یحتمل القرینه می‌شود.

س: با التفات به این نکته.

ج: بله با همین نکته. حالا اگر هم گفتیم عدول می‌کنیم.

ببینید با توجه به همین نکته که وقتی این چنین باشد که این‌جا ... اولاً حدیث رفع در مقام منت است. چنین آدمی هم که دارد ترک واجب می‌کند و این‌جا هم می‌تواند ...

فلذا به نفس همین بیان، فرمایش امام هم رحمه الله، که ایشان هم تفصیل دادند. فرمودند که اگر یک غرض عقلائی داشته باشد در ترک این واجب یا فعل این حرام، می‌گوییم اکراه صادق است. ولی اگر غرض عقلائی نداشته باشد، این‌جا نه، این‌جا می‌گوییم آقا غرض عقلائی یعنی به حدی رسیده این غرض عقلائی که آن وجوب و آن حرمت ساقط شده، که خروج از محل کلام است. اگر نه ساقط نشده، خب چه عرض عقلائی دارد؟ می‌خواهد چه کار بکند؟ شارع می‌گوید این غرض عقلائی را بگذار کنار، من حرام دارم می‌کنم. باز این هم همین جور است که بخاطر یک غرض عقلائی، که مثلاً می‌خواهد آدم تفریح برود، پول خرج بکند برای تفریح، آن غرض عقلائی است الان طلبکار می‌گوید دین من را ادا کن، وقت آن هم رسیده، حال شده می‌گوید ادا کن، این هم پول دارد، می‌خواهد حالا با این تفریح برود. حالا آن مکره آمده گفته که یا خانه‌ات را بفروش یا ادای دینت را بکن، می‌خواهد اداء دینش را نکند، عرض عقلائی دارد، امام این‌جا می‌گویند این بیع باطل است.

س: شبهه را حاج آقا آخرش جواب ندادید.

ج: جواب همین است دیگر.

س: شبهه را جواب ندادید، گفتید لعل ??? با این فرمانی که جلو رفتید الان به امام اشکال شده دیگر. ما می‌خواهیم ??? این مؤید حرف ما شد، که ما این شبهه را، سابقاً خودتان می‌فرمودید، الان جوابی برای سابق‌تان

؟؟؟ دیگر عدول کردید ولی جواب نفرمودید. که ما اگر این لعل در ذهن شارع علاوه بر این چیزهایی که ما لحاظ می‌کنیم چیزهای دیگری هم بوده، همین لعل، ظهور بدوی؟؟؟

ج: عرض کردم من یادم نیست جمله من چه هست که شما می‌فرمایید؟ ما چون از صادق ثقه قبول می‌کنیم. می‌گویم. آقای بروجردی می‌فرمودند انا فی کلّ یوم فی شأن.

س: می‌دانم فرمایش سابق شما به نظر ما، حالا به ذهن قاصر ما بهتر است. که آقا ما اگر خودمان بخواهیم حکم صادر بکنیم بله دقیق روی ریل خاصی می‌رویم جلو. ولی وقتی شارع حکمی صادر کرده، یک حکمی هم از آن می‌فهمیم، لعل توی این مورد هم واضح البطلان نیست، نه صحت بیع، نه بطلان بیع، هیچ‌کدام از این‌ها واضح نیست. شاید شارع مقدس؟؟؟

س: شما جازم هستید به این که رُفع ما استکرها علیه ... نه می‌گویید عیب ندارد که بله اگر نسخ بفرماید شارع...

س:؟؟؟

ج: نه اگر شارع نسخ ... اما الان محرز هستید به این که رفع ما استکرها علیه، این جا را هم که ...

س: اطلاق دارد دیگر؟ بقیه‌ی جاها چکار می‌کند مگر؟

ج: هر اطلاقی که این چیزها باشد همه؟؟؟

س: آن قرینه‌ای هم که شما گفتید بز نیم زمین آن قرینه را؟

ج: کدام قرینه را؟

س: شما این قرینه با باب حکمت و این‌ها، آن را زدیم زمین، گفتیم لعل در ذهن شارع، ما موظف هستیم به این ظواهر، مگر این که یک چیز واضحی باشد که از آن صرف نظر بکنیم. یا ما یُحتمل القرینه یا؟؟؟ البته مبنایی هم هست. واضح باشد این جا لعل شارع توی این جا؟؟؟

ج: لعل کاری را حل نمی‌کند، ببینید وقتی که روشن است بحسب فهم عقلانی که شارع در صدد چیست؟ می‌خواهد منت بگذارد در این مواردی که نسیان است، سهو است، اضطراب است، اکراه هست. عدم علم است. در این موارد می‌خواهد یک منت بگذارد و راه حل برای عبد درست بکند، که از آن مخمصة نجات پیدا بکند.

خب از مخمصة نجات پیدا کردن، همان‌طور که باز حکم عقل است که در این موارد که این اکراه‌ها هم غالباً این‌چنینی هست که در مصالح و مفاسد اثر نمی‌گذارد که یک زیدی آمده می‌گوید حالا این کار را بکن، آن مفسده منقلب بشود مفسده نباشد یا مصلحت منتفی بشود. از آن طرف هم که این جوری نیست، بله و حال این

که آن هم قابل تصویر است ممکن است برهان نداریم بر این که. ممکن است بله اکراهی باعث بشود که قلب مصلحت باشد این هم امکانش که وجود دارد. اما آن‌ها نیشقولی هست که این آثار را بخواهد داشته باشد.

پس بنابراین از یک طرف این که بیع درست باشد نقل و انتقال باشد فرض هم این است که این به اختیار خودش آمده انتخاب کرده، هیچ می‌توانسته. پس بنابراین از این طرف که این وجود دارد. از آن طرف هم آن واجب بوده باید انجام بدهد یا حرام بوده باید ترک بکند، حالا شارع بیايد بگوید من می‌خواهم تو را از این مخصصه نجات بدهم به این که اثر بیع را برداشتم. این یک امر مستبعد عقلانی است. و همان‌طور که آقایان فرمودند توی کلمات مثل محقق حائری دام‌ظله هم هست توی حواشی مباحث. که یکی از مواردی که ظهور منعقد نمی‌شود توی فائق هم شاید آمده این حرف‌ها. ظهور منعقد نمی‌شود جایی است که مستبعد عقلانی باشد. اگر مستبعد عقلانی بود ظهور منعقد نمی‌شود. حالا این جا بخواهیم ادله‌ی اکراه را با توجه به این حرف‌ها بگوییم ظهور دارد که این جا هم برداشته. همین که این دلیل منفصل باعث این جهت شده که ما یا جازم به عدم شمول شدیم یا شک در شمول شدیم، قهراً به اطلاقات ادله‌ی «احل الله البيع» تمسک می‌کنیم و می‌گوییم بیع درست است.

بنابراین اگر این جوری پیش رفتیم یک تعلیقه‌ای هم باید اضافه کنیم بر فرمایش تحریرالوسیله که فرمود که اگر محذور دینی باشد یا محذور عقلانی باشد، اگر بگوییم آن محذور عقلانی ایشان، البته این جا ظاهراً محذور دینی باید بگوییم که داخل می‌شود این موارد، آن آخر محذور دینی دارد دیگر، محذور عقلانی دارد دیگر. ولی این جا محذور دینی و عقلانی که ندارد می‌گوید انجام بده یا ترک کن. پس این می‌افتد توی محذور عقلانی.

اشکال این است که ما در محذور عقلانی وقتی محذور عقلانی تنافی با شرع داشته باشد. این جا را هم شما می‌فرمایید بحسب اطلاق تحریر و فرمایش ایشان در بیع، بحسب اطلاق این دو تا می‌فرمایید که در این جا ما می‌گوییم بیع باطل است چون اکراه بر آن هست. این محل تأمل و اشکال است. اگر نگوییم حتماً اشکال دارد. که بگوییم بله آن غرض عقلانی، ولو آن غرض عقلانی انجام یک حرامی باشد. آن غرض عقلانی ترک واجب باشد. این جا هم بگوییم که بله آن بیع باطل است چون مکروه علیه است، این محل تأمل است. منتها اگر محل تأمل بگوییم باید مراعات احتیاط را بکند، اگر فروخته. اگر نه به این نتیجه‌ی قطعی برسیم که نه آن نیست و «احل الله البيع» می‌گوید ما نمی‌توانیم دست از آن برداریم. خب دیگر آن ثمن نوش جانش، آن هم مال آن هست و این بیع، معامله درست است. یعنی ثمنی که این گرفته برای خودش می‌شود. اما اگر گفتیم محل تأمل هست این جا احتیاط این است که در این ثمن تصرف نکنند، مگر تقاصاً حالا اگر از آن راه‌ها مثلاً کسی بخواهد.

س: استصحاب ملکیت همان مالک قبلی و مال خودش، استصحاب داریم چرا احتیاط می‌کنیم؟

ج: نه شاید بیع درست باشد دیگر. نه از این باب دیگر.

س: محل تأمل هست نمی‌گویند این بیع؟؟؟

ج: نه محل تأمل در چه هست؟ احل الله البیع را که داریم استصحاب نمی‌خواهد.

س:؟؟؟

ج: نه از این جهت که این احل الله البیع را تخصیص می‌زند یا نه؟ و الا احل الله البیع که دیگر استصحاب نمی‌خواهیم.

س: پس نتیجه می‌فرمایید پس ما برای مخصص محل تأمل است مخصص؟؟؟

ج: ولی چون احتمال می‌دهید شما که احتیاط می‌خواهید بکنید دیگر. یعنی یک طرفه نشدید. یعنی یک طرف نتوانستید تصمیم بگیرید. که از این طرف این شبهه هست از آن طرف آن حرف است. نتوانست.

س:؟؟؟

ج: احتیاط واجب این جا چه جوری هست؟ به این که مراعات احتیاط را بکند.

این مسئله دوم با شقوقی که دارد بحثش تمام شد ان شاء الله جلسه بعد وارد مسئله سوم می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.